

تماشایی‌های امیدبخش

معرفی چند فیلم سینمایی با محتوای امید به آینده که تماشای شان در این روزها، حال شما را خوب می‌کند و بر نگاه‌تان به زندگی تاثیر گذار است

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۳۹۹

۲ ربيع الثانی ۱۴۴۲ • ۱۸ نوامبر ۲۰۲۰

شماره ۳۰۵۲۶

۱۷۴۶



همه چیز درباره تست‌های ۳۰ دقیقه‌ای کرونا

۲

چرا زنان در رانندگی منضبط‌تر هستند؟

۳

دیدگاه خردگرایانه «علی دایی»

۳

ماجرای حضور فراز مینی‌ها در زنگ تفریح بچه‌ها!

۴



عکس: تارنیم است است ایستاد

پرونده

«امید چیز خوبیه و چیزهای خوب هیچ وقت نمی‌میرن». این جمله، دیالوگ یکی از تاثیرگذارترین فیلم‌های تاریخ سینماست. در این روزها که کرونا ما را خانه‌نشین کرده و از چند روز آینده مجبور هستیم ساعت‌های بیشتری از روز را در خانه بنشینیم و بیرون نرویم، فیلم تماشا کردن یکی از کارهایی است که می‌تواند تجربه مناسب و خوبی را برای ما و خانواده‌مان به ارمغان آورد. در این بین بعضی فیلم‌ها به خاطر روایت امیدبخش‌شان بیش از بقیه می‌توانند بر نگاه ما به زندگی تاثیر بگذارند تا در مواجهه با فراز و نشیب‌های زندگی، مایوس نشویم و با فکری روشن، روزهای بهتری را برای خودمان متصور باشیم. در پرونده امروز نگاهی به تعدادی از همین فیلم‌های امیدبخش تاریخ سینما انداخته‌ایم تا به شما پیشنهاد کنیم اگر آن‌ها را تماشا نکرده‌اید، تماشایشان کنید و اگر هم پیش از این دیده‌اید یک بار دیگر با نگاهی نو تر آن‌ها را ببینید تا در این روزها حال و هوای بهتری داشته باشید.

داستان یک تلاشِ خستگی‌ناپذیر

نام فیلم: رستگاری در شاوشنک



در صدر امیدبخش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما باید از «رستگاری در شاوشنک» نام برد. فیلمی ساخته ۱۹۹۴ که اولین فیلم بلند سینمایی فرانک دارابونت به حساب می‌آید. قصه فیلم درباره مرد جوانی به نام آندی دوفرن است که به اتهام قتل همسرش به زندان افتاده است. نکته این است که آندی دوران حبس خودش را شبیه دیگران نمی‌گذراند. او همواره سودای رها شدن را در سر می‌پروراند و برای این کار بدون متوقف شدن تلاش می‌کند. آندی به شیوه خودش نقشه‌ای زیرکانه اما بسیار طولانی مدت را طرح ریزی می‌کند تا بتواند از زندان نجات یابد. قهرمان این قصه، ۲۰ سال کارش را ادامه می‌دهد تا بالاخره راهی به‌رهایی‌بخشاید. درست است که مسیر آزادی او از دل کثیفی و فاضلاب می‌گذرد اما او را به مقصد دلخواهش می‌رساند تا آن صحنه باشکوه را ببینیم که آندی صورتش را به سمت آسمان بارانی گرفته و به رستگاری سلام می‌کند.

یک رفاقت عالی و امیدبخش

نام فیلم: دست نیافتنی‌ها

این فیلم بیش از هر چیز، وزیدن نسیم خنک دوستی به یک زندگی ساکن و کسالت‌بار است. فیلیپ با بازی «فرانسوا کلوزه» مرد میان‌سالی است که به دلیل حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاده از گردن به پایین فلج است. او مردی بد اخلاق و تندخو است که قرار است پرستاری برای مراقبت از خودش استخدام کند. از بین کسانی که برای مصاحبه استخدام می‌آیند، فیلیپ دست به انتخاب عجیبی می‌زند و «دریس» را که سابقه خلاف و سرقت داشته به خاطر رفتار متفاوتش استخدام می‌کند. طبق آن چه که در ابتدای فیلم می‌آید، «دست نیافتنی‌ها» بر اساس داستان واقعی ساخته شده است. در طول فیلم، بین فیلیپ و دریس رفاقتی کاملاً انسانی و صمیمانه شکل می‌گیرد. «دست نیافتنی‌ها» سرشار از لحظاتی است که حس‌های خوبی برای بیننده ایجاد می‌کند.



مثلا صحنه‌ای که دریس نوی‌بزرگ‌راه با سرعت رانندگی می‌کند یا صحنه‌ای که دریس در شب تولد فیلیپ در مقام آرایشگر او قرار می‌گیرد از لحظات جذاب این فیلم هستند.

سرانجام مه

کنار می‌رود

نام فیلم: مه



با بروز توفان بی‌سابقه، شهر به شدت به هم می‌ریزد و دیگر امکان ادامه زندگی معمولی نیست. سیستم برق با اختلال کار می‌کند و درختان شکسته، وسط خیابان‌ها افتاده‌اند. در همین حین عده‌ای از اهالی شهر در فروشگاه مرکزی زندانی شده‌اند و حشراتی غول‌پیکر به انتظار کشتن آن‌ها نشسته‌اند. این داستان چند خطی از فیلم مه احتمالاً فضایی بسیار شبیه به باقی فیلم‌های ژانر هراس با علمی تخیلی دارد که دیده‌ایم. پس لا بد اگر فیلم‌باز باشید فوری پایان فیلم را حدس زده‌اید اما خوشبختانه باید بگوییم درباره فیلم مه اشتباه کرده‌اید چون کارگردان، فرانک دارابونت است که استاد تغییر دادن پیش‌فرض‌های ماست. دارابونت در فروشگاه نمونه‌ای کوچک از فضای سیاسی دنیا به نمایش می‌گذارد. دنیایی که افراد بی‌بهره در آن قدرت را در دست می‌گیرند و با تصمیمات متعصبانه و کور‌کورانه خودشان زندگی دیگران را به خطر می‌اندازند. فیلم اگرچه پایان نسبتاً تلخی دارد اما در پایان مه کمی کنار می‌رود، صحنه‌ای امیدبخش مقابل ما ظاهر می‌شود.

عملی کردن یک ایده جنون‌آمیز

نام فیلم: بندباز



صبح هفتم اگوست ۱۹۷۴ فردی به نام فیلیپ پتی دست به یک دیوانگی محض می‌زند و به مدت ۴۵ دقیقه به بندبازی بین دو تا بلندترین آسمان خراش‌های جهان در ارتفاع ۴۷۰ متری اقدام می‌کند. این بندباز مسیر حدود ۶۱ متری بین دو برج دوقلو را روی کابلی باریک راه می‌رود تا رکوردی عجیب را به نام خودش ثبت کند. فیلم «بندباز» با الهام از این اتفاق ساخته شده است. «بندباز» که ساخته زمکس فیلم ساز آمریکایی است درباره سه بخش از زندگی فیلیپ است و در سال ۲۰۱۵ به نمایش درآمده است. در بخش اول با شخصیت فیلیپ آشنا می‌شویم که

به وقایع پیش از انجام این کار محیر العقول می‌پردازد. بخش دوم آماده شدن او برای انجام این کار است. اقداماتی شامل تمرین کردن‌های او و همچنین اقدامات مخفیانه او برای بردن تجهیزات به پشت بام برج‌های دوقلو است اما بخش مهم فیلم بخش پایانی است که فیلیپ نقشه خودش را عملی می‌کند. این لحظات فیلم، برای بیننده یک تجربه به معنای واقعی و حشتناک است. دوربین اطرار فیلیپ پر سه می‌زند، گام‌های او را روی سیم دنبال می‌کند، او را از بالای سر نشان می‌دهد و مان از ارتفاع حشتناک رامی بینیم، به ساختمان‌ها نگاه می‌کنیم و به شهر که انگار زیر پای مان قرار گرفته است. فیلیپ سرانجام موفق می‌شود.



زندگی ادامه دارد

نام فیلم: مریخی



فیلم‌هایی که در آن‌ها یک نفر در جایی مطرود و تنها می‌ماند و برای زندگی تلاش می‌کند کم نبوده‌اند. فیلم‌هایی که گویی همه‌شان سر نوشت را بین کروژوئه‌ای را روایت می‌کنند که باید رنج‌تنهایی را به‌بوش بکشد اما از نجات یافتن ناامید نشود. «مریخی» درباره مردی به نام مارک واتنی (با بازی مت دیمن) است که تمام نبوغ خود را به کار می‌برد تا تحت یک موقعیت باورنکردنی و در تنهایی مطلق تاب بیاید و به زندگی ادامه دهد. مارک، در جایی از فیلم مجروح می‌شود. افراد تیمی که فکر می‌کنند او مُرده است، مارک را تنها می‌گذارند و گاز فضاپیماشان را به بیرون از این جهنم سرخ می‌گیرند. مارک که تنها مانده با اطلاعات گیاه‌شناسی که دارد به کاشت سیب‌زمینی روی مریخ اقدام می‌کند. در مدت یک ماه مانا سا از زنده ماندن وی با خبر می‌شود و دیری نمی‌پاید که امکان ارسال پیام‌های ابتدایی میسر می‌شود. ادامه فیلم، به جدال با زمان برای زنده ماندن واتنی قبل از تمام شدن آذوقه‌اش تبدیل می‌شود.

یک مبارزه بی‌پایان

نام فیلم: در جست‌وجوی خوشبختی

«اگر رویایی داری باید از آن محافظت کنی و سعی کنی به‌روایی خود دست پیدا کنی. اشخاصی که خودشان نمی‌توانند کاری انجام دهند به تو هم می‌گویند که نمی‌توانی. اگر چیزی را می‌خواهی تلاش کن تا به آن برسی» این جمله‌ای زیبا از فیلم «در جست‌وجوی خوشبختی» است. این فیلم داستان زندگی شخصی به نام کریس گارنر است. او در سال‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی تصمیم می‌گیرد که کاری در بورس نیویورک برای خودش دست و پا کند. این شغل ریسک بالایی دارد و در بین بیست نفر، فقط یک نفر می‌تواند روی این شغل به عنوان یک شغل ثابت حساب باز کند. در این فیلم یک پدر که ویل اسمیت نقش او را ایفا می‌کند با سختی‌ها و مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کند ولی با این حال از پانمی‌نشیدن و با تمام توان در جست‌وجوی خوشبختی برای خودش و پسرش است. فیلم «در جست‌وجوی خوشبختی» نمایانگر تلاشی مداوم و بی‌وقفه است و همین موضوع باعث شده است که این فیلم به یکی از بهترین و انگیزشی‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما جهان تبدیل شود. کریس در مسیر فروش تجهیزات خود به موانع و پاسخ‌های منفی زیادی بر می‌خورد. افرادی که در زمینه فروش فعالیت می‌کنند به خوبی می‌دانند که در ابتدای کار هر پاسخ منفی نمایانگر یک شکست است. او با وجود شکست‌های زیاد حاضر نیست تسلیم شود و با تمام توان برای رسیدن به خواسته‌هایش می‌جنگد و در نهایت اوست که طعم شیرین موفقیت را به دست می‌آورد.

دویدن و با عشق زندگی کردن

نام فیلم: فارست گامپ



این فیلم بیش از هر چیز در ستایش قلب پاک و انسانیت است. قلب پاک‌ی که در سینه فارست جای گرفته اگر چه جامعه او را طوری دیگر می‌بیند. فارست در نگاه بسیاری ممکن است با القایی مانند کند ذهن و کم توان بر چسب گذاری شود اما او یاد گرفته باید با امید و عشق زندگی کند. فیلم تماماً روایت فارست گامپ از زندگی خودش و از روزهای پر فراز و نشیبی است که گذرانده. از شکست‌ها و ناامیدی‌هایش و البته تسلیم نشدن در برابر اتفاقات. هر کدام از وقایع زندگی او هم در دوره‌ای از تاریخ معاصر آمریکا می‌گذرند. شاید یکی از صحنه‌های بسیار امیدبخش فیلم، صحنه‌ای باشد که فارست در میان سنگ زدن سایر بچه‌های همسن و سالش، شروع به دویدن می‌کند. جنی دوستش به او می‌گوید: «بدو فارست بدو!» هنگام دویدن فارست، میله‌هایی که به پای او بسته شده و به نوعی محدودیت او بوده اند یکی یکی خرد و جدا می‌شوند و فارست در راهی قرار می‌گیرد که سال‌ها می‌دود. این دویدن استعاره‌ای از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او در زندگی می‌شود. او می‌دود تا رستگار شود، شاید فقط برای گرفتن پری که در نسیم به این سو و آن سوی می‌رود!

چنگ زدن به حیات

نام فیلم: اجاذبه

درست از همان لحظه‌ای که در افتتاحیه فیلم از نمایی حیرت‌انگیز به فضای اطراف زمین می‌نگریم و ناگهان صدای صحنه قطع می‌شود، حس تعلیق و در فضا رها بودن وجود ما را در بر می‌گیرد. از همین جاست که آلفونسو کوآرون، کارگردان فیلم ما را وارد فضای جاذبه می‌کند. قصه فیلم درباره چند فضا نورد است که به مأموریتی فضایی آمده‌اند اما فضاپیما آن‌ها دچار حادثه می‌شود و فقط رایان و مت از این تیم باقی می‌مانند. مادر دقایقی از فیلم بارایان، زنی تنها همراه می‌شویم که معلق در فضا به اوج ناامیدی می‌رسد. این زن تنها تصمیم می‌گیرد برای مردن آماده شود اما حضور مت در کنارش باعث می‌شود او نگاه جدیدی به زندگی داشته باشد. رایان از جایی به بعد درک جدیدی از زندگی پیدا می‌کند. او متوجه می‌شود زندگی کردن با همه سختی‌هایش در زمین، ارزش مبارزه کردن و ماندن را دارد. او سرانجام به زمین بازمی‌گردد و این گونه حیات را دوباره در آغوش می‌کشد.



نقش پروانه با امید رهایی

نام فیلم: پاپیون



مردی که روی سینه‌اش نقشی از یک پروانه را خالکوبی کرده و اصلانی می‌تواند پیذیرد برای جرم نکرده باید در حبس باقی بماند. این خلاصه‌ای کوتاه از قصه شخصیت اصلی فیلم پاپیون است. فردی که نام اصلی اش هنری پاریر است اما به دلیل خالکوبی پروانه روی سینه‌اش با نام مستعار پاپیون شناخته می‌شود. پاپیون (با بازی استیو مک کوئین) در ابتدای انتقال به زندان با دوستی به نام دگا (با بازی داستین هافمن) آشنا می‌شود که او هم به جرم جعل و اختلاس راهی زندان شده است و به طرز عجیبی مقدار زیادی پول همراهش دارد. پاپیون از دگامی خواهد که برای فرار از این زندان مخوف به او کمک کند. آن دور کنار هم روزهای سختی را در زندان می‌گذرانند. روزهای سختی که با انجام کارهای مشقت‌بار و طاقت‌فرسا، تحمل ماه‌ها انفرادی دور از نور و هوای تازه سپری می‌شود. همه چیز در نهایت به سمتی می‌رود که در آن صحنه پایانی پاپیون آخرین بار دگارا در آغوش می‌گیرد و با فریاد «من هنوز زنده‌ام» از روی صخره پایین می‌پرد. او به شناور خود چنگ زده و با موفقیت به دریا منتقل می‌شود. راوی در ادامه بیان می‌کند که پاپیون بالاخره به آزادی رسید و باقی عمرش را به عنوان مردی آزاد زندگی کرد. این داستان سال‌ها سختی کشیدن و در نهایت رسیدن به آزادی است.